

# نسبت تاریخ با قدرت

در گفت و گو با

دکتر عبدالرسول خیراندیش

اشاره

نوشته حاضر متن گفت و گوی اخیر خبرگزاری ایسنا با دکتر عبدالرسول خیراندیش است که به دلیل اهمیت برخی مطالب سودمند این گفت و گو برای دبیران تاریخ، به درج آن در مجله اقدام کردیم.

○ به نظر شما، لزوم حفظ تاریخ و هویت تاریخی و انتقال حقایق تاریخی به نسل بعد چیست؟

● فرایند تبدیل واقعیات تاریخی به آگاهی تاریخی چیزی نیست جز آن که عینیات زندگی اجتماعی به امور معنوی (فرهنگی) تبدیل شود. به عبارت دیگر، همواره وقایعی رخ می دهند و سپس این رخدادها به صورت «جزء» درمی آید. همین جزء که به صورت آگاهی متراکم درمی آید، تاریخ را می سازد. جز، هر چند صورتی ذهنی می یابد، اما واقعیت دارد. درنتیجه، بخش اساسی از وجود ما را تشکیل می دهد. از این نظر، نسبت تاریخ با جامعه، همان رابطه میان «آگاهی» و «وجود» است. پس ناآگاه بودن مساوی است با وجود نداشتن.

از سخن کوتاهی که گفتم شما خود نیز می توانید دریابید که آگاهی تاریخی تا چه اندازه با حیات اجتماعی یک ملت پیوند دارد. بنابراین، هر ملت با هر فرهنگی، به آموزش تاریخ چه به طور غیررسمی و چه به طور

رسمی می پردازد و بدین ترتیب، بقای خویش را تضمین می کنند. همین آگاهی از تاریخ، یعنی سرگذشت اجتماعی است که هویت یک ملت را شکل می دهد و بدون شک نمی تواند با حقایق اخبار بیگانه باشد؛ از این نظر که مبتنی بر نگاه وجودشناسانه به تاریخ است. تاریخ چیزی جز حقیقت رخدادهای گذشته نیست. اما از منظر معرفت شناسانه، تحریف تاریخ، یعنی دروغ گوئی، جریانی موفق نخواهد بود. زیرا نه تنها واقعیات گذشته را تغییر نمی دهد، بلکه خود به صورت واقعیاتی تاریخی درمی آید و موجب رسوایی دروغگو می شود. ○ از دید شما چه نقاط ضعفی در تاریخ نگاری مورخان ایرانی مشاهده می شود؟

● ای کاش سؤال می کردید، نقاط قوت تاریخ نگاری ایرانی چیست؟ زیرا ما دارای سنت تاریخ نگاری بسیار طولانی و ارزشمندی هستیم. اما به هرحال آن را به فرصت دیگری واگذار می کنم و به پاسخ سؤال شما

می پردازم.

نقطه ضعف تاریخنگاری ما از همان جا آغاز می شود که در اصل، نقطه قوت آن بوده است. منظور من، پیوند دیرینه تاریخنگاری ایرانی با ادبیات است که از این معبر با فلسفه مرتبط می شود. تاریخنگاری در قدم اول خویش، مستلزم تاریخنگاری است؛ نیازمند آگاهی فلسفی است.

تاریخنگاری ایرانی در دوره جدید، از این که بتواند از مبانی فلسفی دقیق، کامل و منسجمی برخوردار باشد، محروم به نظر می آید. این مبانی فلسفی که به تعبیر دوران معاصر، عقل گرایی است، برای تعالی و ترقی تاریخنگاری، آن چنان که توأم با عمق، کشش، اصالت و خلاقیت باشد، ضرورت دارد. در سنت تاریخنگاری قدیم ما، بهره گیری از ادبیات، وسعت و غنایی خاصی به کار تاریخنگاری می داد در همان حال، چون ادبیات خود در قالب الفاظ و معانی حامل بینشی فلسفی است، تاریخنگاری ما دارای مبانی و مبادی نظری لازم از نظر فلسفی بود.

اما از یک سو، جنبه های صوری ادبیات کم کم در تاریخنگاری غالب شد و از سوی دیگر، پیوند با آن مبادی فلسفی ضعیف تر گردید. در نتیجه، در اوایل دوره جدید که دیگر ادبیات نقطه اصلی اتکای تاریخنگاری نبود، آن بنیاد فلسفی هم به کلی از دست رفت. این امر، خودآگاهی فلسفی از تاریخنگاری معاصر ایران را به کلی زیر سؤال برد. در نتیجه، گام برداشتن به سوی تاریخنگاری مبتنی بر روش و نیز بهره گیری از نظریه پردازی در تحقیقات تاریخی را مشکل و حتی غیرممکن ساخت. حاصل این فرد بسته شدن دیدگاه فلسفی در تاریخنگاری ما، کم رمقی آن، بی رونقی و عدم کارایی تاریخنگاری ما در عرصه دانش جدید است. در نتیجه، علمی چون علوم سیاسی، جامعه شناسی و غیره، عرصه هایی از آن را تصاحب کرده اند.

○ چرا مورخان ایرانی هنوز هم به رده بندی سنتی قائلند؟

● رده بندی سنتی که همان تاریخ سلسله ای باشد، به خودی خود عیبی ندارد و حتی در مراحل اولیه تاریخنگاری، ضرورتی اجتناب ناپذیر به شمار می آید. باید توجه داشت که تاریخ سلسله ای از نظر روش شناسی تاریخی، متکی بر زمان تاریخی، یعنی اصول ترتیب و توالی است. تاریخ ذاتاً نمی تواند از این اصول عدول کند. در نتیجه، چه در فرایند تولید اطلاعات تاریخی، یعنی حفظ وقایع، و چه در مرحله آموزش های کلاسیک تاریخی، نمی توان و نباید از تاریخ سلسله ای چشم پوشید.

اما اگر از جنبه روش شناسی تاریخی بگذریم و نگاهی فرهنگی به گذشته داشته باشیم، تاریخنگاری سلسله ای، یا رده بندی هایی که اکنون سنتی می نمایند، و مفهوم دودمانی تاریخ، بیانگر این واقعیت است که قدرت رابطه مستقیم و مشخص با خانواده داشته است. بدون شک در این جا خانواده در مفهوم گسترده و تبارشناسانه آن مدنظر خواهد بود. بنابراین، در بیان شرایط فرهنگی جامعه گذشته ایرانی، تاریخ دودمانی همچنان کاربرد خواهد داشت. اما از آن جایی که رابطه قدرت و خانواده،

## تاریخنگاری ایرانی در دوره جدید، از این که بتواند از مبانی فلسفی دقیق، کامل و منسجمی برخوردار باشد، محروم به نظر می آید. این مبانی فلسفی که به تعبیر دوران معاصر، عقل گرایی است، برای تعالی و ترقی تاریخنگاری، آن چنان که توأم با عمق، کشش، اصالت و خلاقیت باشد، ضرورت دارد

یعنی رابطه ای که شاکله اصلی نظام سیاسی را می ساخت، غیرمستقیم شد و عناصر جدیدی تحت تأثیر ملی گرایی، جای آن را گرفت و دیگر تاریخ دودمانی توانایی هم سخنی با نسلی را ندارد که پرسش های نوینی دارد، یا برای پرسش های خود، حتی پرسش های قدیمی، پاسخی نو و تناسب با زمان می خواهد. در نتیجه، نه طرح پرسش های خود و نه پاسخ آن ها را در صورت شناسی سنتی تاریخ ایران نمی یابد. این از آن روست که فرض نظری رابطه خانواده و قدرت، در نتیجه خردگرایی عصر جدید و فرایند عقب نشستن سنت ها، دیگر فقط برای اهل فن ممکن می شود؛ آن هم در صورتی که به فضای گذشته به درستی وارد شوند و نسبت به ادراک مبانی و اصول رده بندی سنتی توفیق یابند.

○ استقلال مورخان از حکومت و یا مواجب بگیری آن ها، تا چه میزان بر نحوه تاریخ نویسی آن ها مؤثر است؟

● ظاهراً این زمینه ذهنی قابل طرح است که حکومت یک چیز است و جامعه چیز دیگری. بنابراین، مورخ باید جانب جامعه (مردم) را داشته باشد: از حکومت مستقل باشد و از آن مواجبی نگیرد. در همین حال، این استنباط نیز به ذهن متبادر می شود که لزوماً حکومت و جامعه باید دو پدیده

مجزا و بعضاً مغایر با یکدیگر باشند. اگر به چنین ذهنیتی متعرض شویم و هم نشینی جامعه و حکومت را در کمال عقل و عدل و صحت و سلامت

در نظر بگیریم، آیا باز هم پرسش فوق مطرح خواهد بود؟

صرف نظر از واقعیات تاریخی، در مقام پرسش کلی راهی نیست به جز آن که فرضی عقلی را پیش رو قرار دهیم و در چنین حالتی نیز، منطقاً باید نظر به صحت داشت و خوش بینی. در نتیجه، صرف پیوند مورخ با حکومت عیبی به شمار نمی آید، بلکه احتراز از حقیقت، کتمان واقعیت و جعل و تحریف اشکال دارد. این امر نیز ناشی از ضعف مورخ است، نه ناشی از خواست حکومت ها. زیرا درک خواست و نظر حکومت ها مشکل نیست و هر مورخ یا خواننده تاریخ می تواند به آسانی دریابد که حکومت ها چه می خواسته اند یا خواستار آن بوده اند که تاریخ چگونه نوشته شود.

بنابراین، در مراجعه به یک اثر تاریخی این مورخ است که در معرض امتحان قرار می گیرد. اثر او نقد می شود و از رهگذر نقادی که عبارت است از شناخت دقیق یک اثر و چگونگی پدید آمدن آن، می توان به

صحت و سقم مطالب و قدرت یا ضعف صاحب اثر پی برد. برای مثال، کتاب «تاریخ جهانگشای جوینی» در دولت مغولان نوشته شده است. اما مهم ترین منبع ما در شناخت ظلم و ستم مغولان، همین کتاب است؛ زیرا جوینی توانسته است، واقعیات را به خوبی منعکس کند. آنچه که او از اعمال مغولان، یعنی مخدومان خویش می نویسد، بیانگر قدرت است، اما در دیدگاه مورخ و محقق امروزی، فقدان عدالت تعبیر می شود. یعنی، آنچه را که جوینی قدرت دولت مغول می دید، محقق امروزی ظلم تعبیر می کند.

○ بر خورد یکجانبه مورخان با مقوله تاریخ نویسی را چگونه تفسیر می کنید؟  
● بدون شک، نگرش یکجانبه به درک صحیح و کامل منتهی نخواهد شد. بنابراین، در هر مطالعه و تحقیقی باید همه جوانب مسأله را دید تا شناخت به درستی ممکن و میسر شود. اما لازم است توجه کنید که پس از یک بررسی همه جانبه، سرانجام «یک شناخت» حاصل می شود. این نه به معنای آخرین شناخت است و نه به معنای تنها شناخت ممکن و موجود. برای مورخ نیز چنین است. او چه مغرض باشد و چه بی مغرض،

**مورخ در همه حال بازگوکننده واقعیت است و مثل هر انسان دیگری، مطابق با شرایط زمان خویش زیسته و نسبت به مسائل سیاسی و اجتماعی عصر خویش، موضع گیری کرده است. این وظیفه ماست که او را به درستی بشناسیم و دیدگاه او را درباره اعمال دیگران، اعم از تحسین یا تقبیح، دریابیم. انتظار معجزه از مورخان یا بروز اعمال پهلوانی از آنان، توقعی بیجاست.**

به چیزی بیش از یک شناخت در یک زمان نخواهد رسید؛ هر چند رابطه افقانی میان او و خواننده در این فرایند اهمیت خاصی دارد. زیرا بدون شک مورخی که مغرض شناخته می شود، مورد اعتماد خواننده قرار نمی گیرد و نخواهد توانست به اقتناع ذهن دیگران پردازد. با این حال توجه داشته باشید که سبک شناخت و نقادی در علم تاریخ، اساساً به زمان متکی است و زمان را هم بیش تر در وجه ترتیبی آن مورد ملاحظه قرار می دهد. در نتیجه، هر استنباطی و هر گزارشی از تاریخ، اعم از آن که مغرضانه باشد یا بی مغرضانه، برهه ای از تاریخ خواهد بود. در این جا، این که موضوع گزارش مورخ چیست، در درجه دوم قرار می گیرد و آنچه مورد نقد واقع می شود، چگونگی گزارش اوست. یعنی آن که معلوم می شود که او مغرض بوده یا بی مغرض، مستقل بوده یا وابسته، یا هر امر دیگری. این نحوه نقادی در علم تاریخ، با دیگر علوم متفاوت است.

چنان که در بسیاری از شعب علوم انسانی مانند

جامعه شناسی و سیاست، یا این شأن زمانی مورد نظر نیست، یا بیش تر زمان تقارنی مورد توجه است. یعنی به مقایسه نظریه های می پردازند که همزمان ارائه شده اند. در نتیجه، بیش تر بیانگر یک گرایش یا یک تفکر خواهند بود. در حالی که در تاریخنگاری، هر نظریه بیانگر یک عصر و تفکر یک نسل و حاکی از تحولی تاریخی است؛ اعم از آن که سیر قهقراپی را نشان دهد یا سیر رو به پیشرفت را. از نظر سنجش اعمال و اندیشه مورخ، این پرسش به ملاحظه روش و توانایی علمی و توانایی های او در دسترسی به وقایع بازمی گردد، این عوامل موجب می شوند تا هر بررسی و گزارش مورخ در واقع نوعی گزینش به شمار آید. در نتیجه، هر شناخت تاریخی در ذات خود، نوعی انتخاب را هم بازگو خواهد کرد.

○ چرا برخی مورخان در آثارشان، یا به مدح حکومت ها می پردازند یا به تقبیح آن ها؟

● اگر شما به کار مورخ نظر دارید، مدح یا ذم قدم اول کار مورخ نیست. مورخ در قدم اول به نسبت وقایع، به ضبط زمان اقدام می کند. اما اگر به محتوای گزارش مورخان نظر داشته باشید، از آن جا که اعمال حکومت ها حسن و قبحی دارد، گزارش مورخان نیز خالی از قضاوت درباره حسن و قبح اعمال حکومت ها نخواهد بود. حال اگر دیدگاه مورخی مبتنی بر عرفان باشد، این حسن و قبح را اساساً جلوه ای از مبارزه خیر و شر، و حق و باطل خواهد دید. اما اگر صرفاً نظر به مدح و ذم باشد، این امر از جانب هر کس ممکن است صورت گیرد و خاص یک مورخ و علاقه ها و پیوندهای خاص او نخواهد بود؛ مثلاً می تواند توسط شاعران، فیلسوفان یا دیگران انجام شود.

در این حالت، چون هرچه که از گذشته به دست ما رسیده است، سند تاریخی و بازگوکننده بخشی از گذشته به شمار می آید، چنین استنباط شده است که مورخان مدیحه گو بوده اند. در صورتی که چنین نیست. مورخ در همه حال بازگوکننده واقعیت است و مثل هر انسان دیگری، مطابق با شرایط زمان خویش زیسته و نسبت به مسائل سیاسی و اجتماعی عصر خویش، موضع گیری کرده است. این وظیفه ماست که او را به درستی بشناسیم و دیدگاه او را درباره اعمال دیگران، اعم از تحسین یا تقبیح، دریابیم. انتظار معجزه از مورخان یا بروز اعمال پهلوانی از آنان، توقعی بیجاست. درست است که مورخ باید خداترس، شجاع، راستگو، واقع بین، و... باشد، اما او نیز انسانی است مانند دیگر انسان ها و حتی در بهترین حالت، از خطا مصون نخواهد بود. این وظیفه ماست که خواننده ای هوشیار و محقق تیزبین باشیم.

سخن آخر این که اگر دو مقوله مدح و ذم را صرفاً در نگرستن مورخان به بالا، یعنی حکومت ها بدانیم، باید توجه داشت که مورخ هیچ گاه به پائین نظر نخواهد کرد. آنچه که به نام تاریخ اجتماعی در روزگار ما مطرح شده است، ناشی از حاکمیت ملت ها و توسعه نظام های دموکراتیک است که در مقام حاکمیت ایستاده اند. بنابراین، دموکراسی از نظر تاریخنگاری، بیانگر مظلومیت توده ها نیست، بلکه گویای حاکمیت آن ها است. در این حالت نیز مورخ دیدگاه های معطوف به قدرت را از خود نشان می دهد.